

# نشست استادان حکمت و فلسفه

## تأثیر فلسفه

## و حکمت متعالیه اسلامی

## در فلسفه غرب

با حضور:

دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی  
دکتر رضا داوری اردکانی  
دکتر غلامرضا اعوانی  
دکتر کریم مجتهدی



این حقیقت تاریخی که حکمت از شرق و بویژه از ایران به غرب رفته بر بسیاری از فضلا و محققان پوشیده نیست؛ با اینحال هنوز بررسی و کندوکاو می‌طلبد.

میزگرد این شماره خردنامه صدرا درباره همین موضوع است که تنی چند از اندیشمندان و صاحب‌نظران دعوت شده به این نشست درباره این حقیقت تاریخی از حقایق بسیاری پرده بر می‌دارند.

\*\*\* \*\* \*

### ✦ خردنامه صدرا:

با تشکر از اساتید محترم همان طور که مستحضر هستید، موضوع میزگرد «تأثیر و نفوذ فلسفه اسلامی و حکمت متعالیه بر فلسفه و عرفان غرب» می‌باشد.

سؤال این است که نحوه انتقال آثار فلسفی کلامی اسلامی به غرب چگونه بوده است؟ چنانچه انتقالی صورت گرفته است، نحوه انتقال و ارتباط چگونه و از چه طریقی بوده است؟ البته بهتر است این تأثیر از جانب فلسفه اسلامی به طور کل و حکمت متعالیه به طور اخص مورد بررسی قرار گیرد.

### □ دکتر اعوانی:

«بسم الله الرحمن الرحيم حسبنا الله و نعم الوكيل، نعم المولى و نعم النصير.

فلسفه اسلامی عمیق‌ترین و مهم‌ترین تأثیر را در دوره سوم فلسفه قرون وسطی که به دوره مدرسی یا دوره اسکولاستیک معروف است، داشته است. به طوری که اصلاً فلسفه به معنای دقیق کلمه از آشنایی فیلسوفان مسیحی با متون فلسفه اسلامی شروع شده.

برای درک و دریافت گسترده این تأثیر لازم است اندکی

به قبل از آن نظر بیفکنیم.

به عنوان مثال یوحنا اشبیلی کتاب منطق ابن سینا را به زبان لاتین ترجمه کرده است و *گراالد کرمونیایی* بیشتر آثار ارسطو را به زبان لاتین برگرداند و همچنین *گراالد کرمونیایی* همراه با یوحنا اشبیلی و سلیمان یهودی و چند نفر دیگر، آثار طبیعی ابن سینا کتاب *السماء و العالم* و کتابهایی که مربوط به علوم طبیعی بوده و نیز کتاب *ما بعد الطبیعه* او را به زبان لاتین ترجمه کرده‌اند و همچنین *گراالد کرمونیایی* چند کتاب از *کندی* و *فارابی* ترجمه کرده است وی سه رساله از عقل را ترجمه نموده که یکی از آنها متعلق به *کندی* و دیگری متعلق به *فارابی* و رساله سوم منسوب به *اسکندر افرویدی* بوده است. در ضمن آثار دیگری نیز به زبان لاتین ترجمه شده است که این ترجمه‌ها در واقع بعد از یک دورهٔ خلأ یا دوران فترت که جز در یک حدّ خاص مسائل فلسفی به طور دقیق وجود نداشته صورت پذیرفته است و با یک سلسلهٔ مسائل فلسفی به طور دقیق، مثل آثار منطقی ابن سینا و آثار طبیعی و مابعدالطبیعی او آشنا می‌شوند. به عنوان مثال *مابعد الطبیعه* ارسطو قبل از *گراالد* شناخته نبوده است. بیشتر آثار ارسطو سه نوع تفسیر دارد تفسیر کبیر، تفسیر وجیز، تفسیر وسط (شرح بزرگ و کوچک و متوسط) که همهٔ اینها به زبان لاتین ترجمه شده بود و چون بعضی از این مترجمان یهودی بوده‌اند به دو زبان ترجمه شده است. امروزه نیز کتابهایی از ابن رشد به ترجمهٔ عبری در دست

به اصطلاح دروسی که در دانشگاه غرب قبل از آشنایی آنها با مسلمانان تدریس می‌شده علوم عقلی و علوم نقلی بوده است که از آن به *تریویوم* و *کادریویوم* تعبیر می‌کرده‌اند. یعنی علوم سه گانه و علوم چهارگانه که مجموعاً می‌شود علوم هفت گانه. این علوم *کادریویوم* یا چهارگانه که همان علوم عقلی بوده است شامل حساب، هندسه، منطق، نجوم می‌باشد. در آن دوره آن چه را از ارسطو دریافته بودند همان مقداری بوده که یکی از فلاسفهٔ مغرب زمین به نام *بوئتیوس* به زبان لاتین ترجمه کرده بود که شامل دو یا سه اثر منطقی ارسطو و *ایساغوجی* *فروریوس* بوده که به آنها شرحهایی نوشته است.

پس آشنایی آنها با منطق و فلسفه در دوره‌ای که به دورهٔ اعتلای قرون وسطی یا دورهٔ تاریکی معروف است و از بسته شدن آکادمی افلاطون به دست امپراطور ژوستینوس در سال ۵۲۹ شروع می‌شود، تا آشنایی آنان با مسلمانان به همین متون محدود می‌شده است و ناگهان آنها با یک سرمایه بسیار عظیم از متون فلسفی روبرو می‌شوند. البته این نهضت این گونه شروع شد که در اسپانیا و سه مرکز در ایتالیا، در سیسیل یا صقلیه و در اسپانیا خاصه شهر *طلطله* (تولیدو) جایگاه خاصی داشته است البته این ترجمه در شهرهای دیگر نیز انجام می‌شد. وقتی که قسمتی از اسپانیا به دست مسیحیان می‌افتد در

## ارسطو در کتاب زتا مابعد الطبیعه می‌گوید:

تولوژی (الهیات اخص، خداشناسی) تاج مابعد الطبیعه است. تاج فلسفه

اولی است. ما بعد الطبیعه جوهر است و عرض است و وجود است

داریم و یا به ترجمه لاتین که اصل عربی آنها از بین رفته است.

□ دکتر مجتهدی:

با تشکر از نکاتی که دکتر اعوانی فرمودند، مطالبی هم در جهت تأیید و هم در جهت توضیح این نکات باید بیان گردد.

درباره مسأله علوم هفت گانه (تریویوم و کادریویوم) می‌توان گفت که تریویوم یعنی سه علم اول اختصاص به ادبیات داشت و چهار علم بعدی نیز هیچ گاه کوچکترین رابطه‌ای با فلسفه نداشته‌اند. یعنی یکم دستور زبان و صرف و نحو، بود، دوم خطابه، سوم جدل و آن چهارتا که حساب و هندسه و هیئت و موسیقی بوده است، درسهای اجباری بودند که هرکه می‌خواست وارد حوزه شود

سال ۱۰۸۰ کم کم کتابخانه‌ها تصرف می‌شوند و در حدود اوایل قرن دوازده به سرپرستی کسی به نام *سراسقف ریمون* شروع به ترجمهٔ این متون به زبان لاتین می‌کنند البته زیر نظر *ریمون* عدهٔ زیادی از فلاسفه و مترجمان بوده‌اند که نام بعضی از آنها به دست ما رسیده که مهمترین آنها عبارتند از: *گوندیسالینوس*، *گراالد کرمونیایی*، *اوندئس* که *ابن داوود* باشد، *یوحنا اسپانیایی* معروف به *یوحنا اشبیلی*، *سلیمان یهودی*، *جیمز اسکات* که مترجم آثار ابن رشد بوده است و بسیاری دیگر.

این ترجمه‌ها از عربی صورت گرفته، مثلاً بسیاری از آثار ارسطو را ابتدا از زبان عربی به زبان لاتین ترجمه کرده‌اند و سپس به ترجمهٔ آنها به طور مستقیم از زبان یونانی اقدام ورزیده‌اند.

[از جمله مدارسی که اصلش را شارل مابن بنیانگذاری کرده بود و به نهضت کارلانشیانی تعلق داشت] می‌بایست آنها را بخواند. اینها به هیچ وجه مربوط به فلسفه نبودند، بلکه درسهای آزادی برای مهیا ساختن ذهن دانشجویان جوانی بود که به تحصیل اقدام می‌ورزیدند. این شرایط قبل از احداث دانشگاه‌ها، یعنی از قرن هشتم و نهم میلادی بوجود آمد.

اما این که مفهوم فلسفه را غربیها از مسلمانها گرفته باشند به نظر بنده خیلی توصیفی است. در غرب چهره اصلی این دانش در اواخر قرن ششم و هفتم بوسیله بوئتیوس مشخص می‌شود که مترجم فرفورئوس می‌باشد. وی مترجم متولات - قاطیغوریاس، توپیکس، کتاب

المواضع و کتب دیگری از ارسطو می‌باشد.

نکته‌ای که فلاسفه غربی به آن تکیه کرده‌اند، کتاب تسلای فلسفی است که در این کتاب نهایتاً فلسفه را به معنای اخلاقی کلمه به دیگر معارف انسانی ترجیح نمی‌دهند؛ حتی کتاب - چون در زندان نوشته شده - طوری به رشته تحریر درآمده که گویی زندانی نهایت تسلای و تسکین روحی خود را در فلسفه افلاطونی می‌یابد یعنی می‌گویند قبل از طرح و بحث فلسفه اسلامی، دیدگاه‌های افلاطونی را ترجیح می‌دهند.

اما مسیحیان غربی از فلسفه ارسطو واهمه داشتند. فرهنگ یونانی در سنتهای مسیحی متأخر یعنی از قرن بعد از آگوستینوس - بعد از قرن ۶ و ۷ و ۸ - تا زمان کارلانشیانیها سه جلوه از خود نشان می‌دهد:

الف) منطق ارسطو.

ب) کتاب هندسه اقلیدس (که در واقع چکیده تعقل یونانی در علوم جدید هندسه می‌باشد).

ج) تیمائوس (رساله تیمه افلاطون).

با این حساب طبیعیات افلاطون و هندسه اقلیدس و منطق ارسطو را می‌خواندند. فرهنگ نظری غربی چنین است که می‌گوید: طبیعت را می‌خواهی بشناسی تیمائوس را بخوان که دمیورژ صانع است و این، هم با اعتقادات مسیحی درست است هم با طبیعت و نظریه‌های اتمیسم و... تیمائوس خیلی مهم است و کل نظریه‌های علمی جدید بالقوه به صورت جینی در آن می‌باشد.

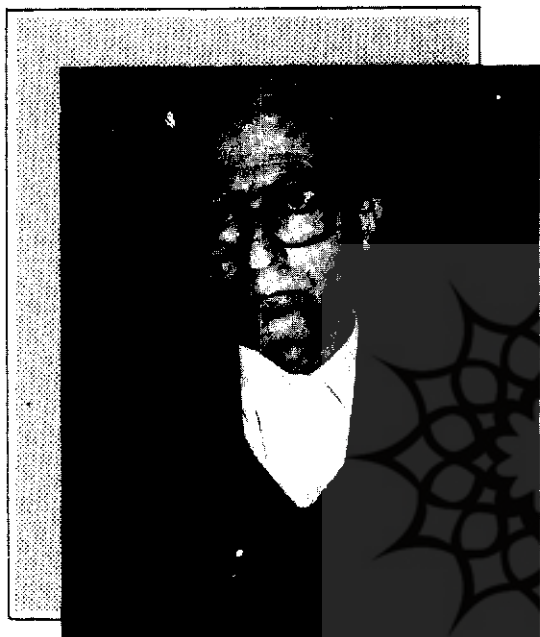
البته درست است که یک نظریه می‌باشد اما به حصر عقلی می‌توان همه‌اش را در آن دید. کسی که در تیمائوس کار کرده باشد کل طبیعیات و فیزیک را در آن می‌بیند. تمام نظریه‌ها به صورت ابتدایی آنجا موجودند.

خوب، این سه کتاب اصلی ارثیه فرهنگ یونان است. اما مسیحیان قبل از این که با مسلمانان آشنا شوند، فلاسفه

مستقلی هم دارند. ژان اسکات اریجن در قرن نهم است که اسلام را هم نمی‌شناسد و همدوره کندی است. البته درست است که مسلمانها از زمان شارل مابن یا هارون الرشید سفیر مبادله می‌کردند و مبادلات به گونه‌ای بود که مثلاً نشان می‌دهد نوعی گندم که امروزه در آلمان موجود است از بین‌النهرین آمده است. آنها یک فلسفه اشراقی داشتند فلسفه نظامهای ارسطو، قبل از ترجمه در دست مسلمانها بود.

### ✦ خردنامه صدر:

توضیح دهید که آیا این تیمائوس را مستقیماً از یونان گرفته‌اند یا از افلوپین (اسکندریه)؟



### □ دکتر مجتهدی:

از اسکندریه گرفته‌اند. ارثیه جزئی رومی هم به فرفورئوس رسیده است هم به تیمائوس. خود فرهنگ رومی هم هست. قبل از این که حرف از قرن نهم بزنیم باید آگوستینوس مورد بحث قرار گیرد.

وی که در قرن پنجم میلادی می‌زیست راجع به تاریخ ایران نظر داده و تاریخ ایرانیان در دوره ساسانیان را شرح نموده است. آنچه که آنها فکر می‌کنند دست مسلمانهاست یکی فلسفه عقلی محض است که در گرایش ارسطویی است. به طوری که جرأت می‌کنند ارسطو را وارد فرهنگشان بکنند. یعنی به عبارتی فهمیدند که می‌شود ارسطو را وارد فرهنگ غرب کرد.

مثال مهمی می‌زنم از آبلار (معلم قرن دوازدهم) وی رساله عجیبی دارد و متن کامل آن به زبان فرانسه در

دانشکده ادبیات موجود است و بنده کامل مطالعه کرده‌ام. این متن شامل مذاکرات و مباحثات یک متکلم مسیحی یا یک متکلم یهودی با یک فیلسوف است. البته نمی‌گوید که این فیلسوف چه دینی دارد؛ اما از تحلیل‌هایی که می‌کند و کتبی که راجع به این موضوع می‌نویسد، نشان می‌دهد که این فیلسوف احتمالاً این باجه است و او در این مباحثات می‌خواهد بگوید که علاوه بر طرزتفکر دونفر مسیحی و یهودی بینش نفر دیگری هم هست که جور دیگری می‌تواند فکر کند و آن مسلمان است. آن هم نه مسلمانی که زبان عربی بداند.

آبلار (در کتاب مصیبت نامه) کسی را که بر عکس خیلی دوست دارد و دائماً راجع به آن صحبت می‌کند بوئتیوس است. همان که تسلای فلسفی افلاطونی را نوشته. آبلار را وقتی محاکمه می‌کنند، عبارت فوق‌العاده‌ای به این مضمون می‌گوید که، اگر تصور می‌کنید که ارسطو و بوئتیوس موجب سستی ایمان من می‌شوند، برای این که شما فکرتان راحت باشد من اینها را کنار می‌گذارم، این چه چیز را می‌رساند؟

مترجمان، زیر نظر اسقف معروف ریمون دوستا دارالترجمه مهمی درست می‌کنند. همان طور که می‌گویند شخصیتی به نام گندیس آلینوس و گرالده کرمونیایی و دیگران در این دارالترجمه فعالیت داشته‌اند.

(گندیس آلینوس شخصیتی است در غرب که معرف ابن سیناست. یعنی اگر با یک تحصیل کرده و تاریخ خوانده غربی صحبت کنید و اسم ابن سینا را ببرید معادل غربی آن همین گندیس آلینوس است که مترجم کتب وی می‌باشد وی فقط یک مترجم نیست و کتب ابن سینایی اشراقی را تحریر نموده است).

گرالده کرمونیایی از میان ترجمه‌های بسیاری که کرده است دو ترجمه، سر نوشت ساز دارد، یکی اثولوجیا که فکر می‌کنم از طریق مسلمانها منسوب به ارسطوست و اسم لاتینی آن مابعدالطبیعه ارسطو می‌باشد و یکی دیگرش کتاب العلل یا خیر المحض است. که اصل این کتاب متعلق به ارسطو نمی‌باشد و منسوب به ابرودولوس است. البته کتاب اثولوجیا هم قسمت عمده‌اش از تاسوعات افلوپین است. با این که این کتب صددرصد متعلق به ارسطو نیست

## راسیونالیسم دکارتی و راسیونالیسم ابن رشدی درست مقابل هم‌اند ولی هر دو عقل را اصیل می‌دانند و به مذهب اصالت عقل قائلند. فیلسوف ما (ملاصدرا) درکش درک مستقیم عالم است

اما به نظر من در عین حال یک گرایش ارسطوئی هم دارد؛ زیرا که قوانین سه گانه افلوپین معادل علل چهارگانه ارسطو گرفته شده است. یعنی اقوم اول که احد باشد علت غایی دانسته شده و اقوم دوم که عقل باشد علت صوری و اقوم سوم که نفس باشد علت فاعلی و چهارمی که به آن اضافه کرده‌اند (طبیعت) است که علت مادی دانسته شده است.

این کتاب در عین این که افلوپینی است اما ارسطوئی هم هست و روح ارسطو در کتاب حضوری مستمر دارد و تلفیقی است.

### ❖ خردنامه صدرا:

این طور که می‌فرمایید منشأ اشتباهی که در کتاب اثولوجیا شده و منسوب به ارسطو گردیده خود ایشان هستند و یا این اشتباه در میان مسلمین آن زمان هم بوده و آنها هم به تصور آنکه هر چه مسلمانها می‌گویند ارسطویی است، پذیرفته‌اند که این کتاب نیز ارسطویی است.

نکته این که قبل از وجود این ترجمه‌ها علاقه‌ای به یک نوع تحقیقات عقلی (که فرهنگ آنها ندارد) وجود داشت. آنها تصور می‌کنند که فرهنگ مقابلشان (فرهنگ اسلامی) دارای چیزی است که باید آنها بفهمند هم علم و تفکر را باید بگیرند و هم از طرفی وارث خلف فرهنگ یونانی و ملل قدیمی می‌باشند که هیچ چیز آن مال خودشان نیست.

در سال ۱۰۸۰ منطقه اندلس جنوب اسپانیا در اثر یک رشته جنگها از تحت سلطه مسلمانها خارج شده و در سیطره غرب می‌افتد. در شهر طلیطله یک کتابخانه در یک مسجد پیدا می‌شود که بسیار فوق‌العاده است. کتابخانه‌ای سالم و دست نخورده، از تمام سرزمینهای غربی بسوی آن سرازیر می‌شوند تا بدان دست یابند. این کتب به احتمال قوی بیشتر به زبان عربی بوده است و بعضاً یونانی، البته به نظر بنده احتمال دارد که آثاری به زبان فارسی نیز در آنجا بوده است چرا که گفته‌اند آثار ابن سینا نیز در آن محل بوده و می‌دانیم که کتاب دانشنامه‌علائی راوی به فارسی نوشته است.

□ دکتر مجتهدی:

البته نسخه های این کتاب قبل از ترجمه عربی اش موجود است و یک عده ای هم آن را متعلق به کنندی می دانند اما اشتباه در هر دو طرف بوده یعنی صددرصد ارسطویی و صددرصد افلوپینی است و کتاب تلفیقی است اما اسم ارسطو در متن نیست لکن اصطلاح متاتافوسیکای ارسطو را در متن دارد.

□ دکتر اعوانی:

باید گفت که نوافلاطونیان گرایش ارسطویی هم داشته اند و بیشتر آنها شروخی بر آثار ارسطویی نوشته اند با آن که افلاطونی بوده اند. آثار طبیعت ارسطو بیشتر توسط این نوافلاطونیان شرح شده که به مسائل علاقه داشته اند.

نظریه دیگری از هنری (بزرگترین افلاطون شناسان) هست که می گوید یکی از معروفترین شاگردان افلوپین غیر از فروریوس کسی است به نام آملیوس؛ وی بیست و چهار سال شاگرد افلوپین بوده است و فروریوس نوشته است که وی هر چه استاد می گفت یادداشت می کرد. و این اتفاقاً طبق عادت مترجمان آن زمان چنان است که هر کتابی که ترجمه شده است عیناً مقابله می شد و یک نفر عربی آن را درست می کرد. البته نمی دانیم این کار مقابله را چه کسی انجام داده ولی تنقیح عربی اش را کنندی کرده است. یعنی در مقدمه کتاب نوشته شده: کتاب *اثولوجیا تَرْجَمَهُ ابوعبدالله ناعمه اطمصی و تَفَحَهُ ابو یعقوب کنندی*.

این احتمال هم هست که قسمتهای اولش از افلوپین باشد و بعدها شرح و اضافه شده باشد.

◆ خردنامه صدرای:

بر اساس صورت پذیرفتن این انتقال، بفرمایید فیلسوفان مدرسی در چه مسائلی تحت تأثیر فلاسفه اسلامی قرار گرفته اند؟

□ دکتر داوری:

مسلمین در دو مرحله از انتقال علم راهگشا بوده اند. زمانی تأثیر، تأثیری راهگشا در جهت دادن فکر است و زمانی تأثیر مستقیم در طرح مسائل و مطالب است.

وقتی اروپاییها دیدند که فلسفه یونانی توانسته است در فلسفه اسلامی جایی پیدا کند جرأت کردند که در مسیحیت هم فکر یونانی را اخذ کنند و همچنین تعلیمات فلاسفه یونانی را بگیرند.

در دوره رنسانس هم می بینیم با توجه به این که لاتینی ها می توانستند کتابهای یونانی را ترجمه کنند اما کتب عربی را ترجمه کردند و این ترجمه در دوره نزدیک به رنسانس شدت پیدا کرده و باعث این کار، ترجمه علوم اسلامی بوده است که موجب ایجاد یک حرکت شده

است. مرحوم اقبال در جمله ای سخن قابل تأملی دارد و می فرماید:

علم جدید با روح اسلام سازگاری بیشتر دارد.

این ترجمه ها باعث پیدایش روحی شد که با جهت تفکر فلاسفه اسلامی مشابهت و مناسبت زیادی دارد. در دوره میانی یا پایانی قرون وسطی یعنی در دوره دوازدهم و سیزدهم بود که این سؤال پاسخ می یابد که در چه مسائلی فلاسفه قرون وسطی تحت تأثیر مستقیم فلاسفه اسلامی بودند. آن هنگامی است که کتاب ابن سینا و نیز کتاب *مقاصد الفلاسفه غزالی* ترجمه شده اند. در نتیجه ایشان از فلسفه اسلامی و مسائلی که می گویند اطلاعات وسیعی دارند و گویی ابن سینا و فارابی را دارند تدریس می کنند. حتی معروف است که می گویند آلبرت کبیر عمّامه، سرش می گذارد، رداء می پوشد در مدرس می نشیند و تشبّه به علماء اسلامی پیدا کرده و همان مسائل را درس می دهد. مسائلی از قبیل وجود و ماهیت حدوث و قدم، همه شبیه مسائل فلسفه ماست. با وجود این مسائل، تأثیر آن قدر واضح است که لازم نیست مته روی خشخاش بگذاریم و مسائل را جدا جدا بگوییم. مثلاً *خانم گواشون* می تواند اینها را دقیقاً به ما نشان بدهد و اخیراً هم بعضی از مستشرقان این مطالب را تحقیق کرده و نشان داده اند که مربوط به دوره دوم می شود اما تأثیر از قرن یازدهم آشکار می شود و در توماس آکویناس تحقق پیدا می کند.

◆ خردنامه صدرای:

آگوستین را می توان وارث حکمت یونانی - ایرانی شده دانست چون مانوی بوده و تثلیث مسیحیت، سه گانه پرستی و سه اقلومی ایرانی است آیین میترا - زهره پرستی و زئوس (ظاهراً همان زاوش که نام یک ستاره است می باشد) ایشان هم یکی از سر پلهای انتقال بوده است منتهی قبل از اسلام. البته انتقال فکر ایرانی غیر از طریق آگوستین از طرق دیگری هم بوده است. این فکر وارد روم هم شده و با فکر رواقی روم آمیخته است. آیا به نظر می رسد از برخورد این دو فلسفه یونانی (از اسلام آمده یا از آگوستین گرفته شده) آثاری در اروپا موجود باشد؟ طبعاً بین دو فکر ارسطویی که از دو جا آمده باشد تناقضهایی دیده می شود. یعنی دو نحوه ادراک ارسطویی، متفاوتند.

□ دکتر دینانی:

بنده همین اندازه می دانم آنچه که جای هیچ گونه ابهامی در آن نیست تأثیر چند فیلسوف اسلامی در غرب است که نامشان با صراحت تمام در کتب فلسفی غربی



آمده است.

- یکی این باجه صاحب کتاب تدبیر المتبحر است که نوشته‌های عجیبی دارد و در خود اسلام هم کمتر شناخته شده است.

- یکی ابن طفیل است که داستان حی بن یقظان او به چند نحو تفسیر شده و حتی این اواخر همین کتاب رالایب نیتس فیلسوف بزرگ آلمانی خواننده و اظهار تعجب می‌کند.


- دیگری ابن رشد است که تأثیرش در فلسفه غرب به هیچ وجه قابل انکار نیست، و در برهه‌ای از زمان، طرفداران او به صورت مکتبی درآمدند که افراد پر و پا قرصی هم در آن بودند.

غرب برانگیخت تا جایی که حتی ابن رشدیها را کشتند. یکی از مسائل پر ماجرای غرب که از ابن رشد گرفته شده حقیقت مضاعف یا مزدوج می‌باشد. آیا واقعاً این که غریبها حقیقت مضاعف را به ابن رشد نسبت می‌دهند صحت دارد یا آنها اینطور تفسیر کرده‌اند؟ بعد به آن می‌رسیم که واقعیت مطلب چه بوده است؟

### ✦ خردنامهٔ صدرا:

در عنوان تأثیر تفتیش عقاید یا انکیزیسیون اروپا چه مقدار می‌توان مسئله را باز کرد؟  
□ دکتر دینانی:

همان طور که گفتید تفتیش عقاید به این صورت که در غرب فاجعه انگیز بود در تاریخ جهان اسلام سراغ نداریم،



**مسأله‌ای که باید بپذیریم که غرب، یونان قدیم و حتی افلاطون از فلسفهٔ ایرانی اثر پذیرفته‌اند، زیرا نوع تفکری که در فلسفهٔ ایرانی وجود داشت در مورد افلاطون نیز صدق می‌کند.**

به خصوص در ادواری از تاریخ اسلام آزادی و حریت بسیار سراغ داریم فی المثل در یک دوره، ابن راوندی کتابی نوشته به نام شمشیرآخته که علیه عقاید دینی است و تمامش کفر است که البته این کتاب در دسترس نیست. این نکته موید وجود یک آزادی در اسلام است که در

غرب خبری از آن نیست

□ دکتر داوری:

اشاره به این شد که لایب نیتس کتاب ابن طفیل را خوانده است. باید توجه کرد که ابن طفیل به چه مناسبتی مورد توجه لایب نیتس قرار گرفته و بین این دو چه سنخیتی بوده. از طرفی هانری کزین هم می‌گفت اگر فلسفه اروپایی می‌خوانید فقط لایب نیتس را بخوانید. البته مطالب از جهت ظاهر قابل توجیه است. اولاً این که لایب -

- یکی دیگر ابن سیناست که نامش در کتب فلاسفهٔ غرب مطرح است. و جای انکار نیست که به هر صورت دیگر فلاسفهٔ اسلامی از اشخاصی مانند ابن سینا، ابن رشد، ابن باجه و ابن طفیل تأثیر گرفته و در فلسفه غرب نیز تأثیر داشته‌اند.

مسئله این است که نحوهٔ تأثیر اینها چگونه بوده است؟ چه مسائلی مطرح شده؟ اینها نمی‌توانستند تحمل عقاید اسلامی را بکنند و مخالفینی هم داشته‌اند که شاید کارشان به کشتار هم منتهی می‌شد. به عنوان مثال ابن رشد به عنوان فیلسوف بزرگ و قاضی شهر مقاماتی داشت و خیلی از کارها را کرد. گرچه مدتی مورد غضب خلیفه قرار گرفت و تبعید شد؛ ولی بالاخره به او اعاده حیثیت گردید اما همین ابن رشد موجی از مخالفتها را در

نیس، اسپریتوآلیست است که این به روحیه کُزُبُئ نزدیک. ثانیاً، چیزهایی دارد که خیلی شبیه ملاصدرا می باشد حتی در مطالب و جزئیات آن، مثل این که می گوید: پرسپسیون و اِپرسپسیون، ادراک بسیط و ادراک مرکب با همان تعاریف ملاصدرا و تشکیک وجود لایب نیتسی که از آن پس تا زمان هگل دیگرنشانی از آن نمی بینیم، تازه در هگل هم به آن صورت تشکیک وجود نیست. اما اینجا ابن طفیل را پسندیده چرا که وی صاحب مونا داست و همه چیز را کشف می کند و در نتیجه مونا د خودش را در زنده بیدار (حی بن یقظان) دیده است؛ این که لایب نیتسی چه نتایج گرفته و این نتایج آیا همان نتایجی بوده که ابن طفیل به آن رسیده و یا مبادی داشته که همان مبادی ابن طفیل بوده جای بحث است اما به هر حال چیزی در ابن طفیل دیده که پسندیده. در واقع خودش را دیده، در آینه زنده بیدار ابن طفیل فلسفه لایب نیتسی را دیده که این همان تأثیر است.

#### ✦ خردنامه صدر:

ابن سینا هم کتابی به نام حی بن یقظان دارد و در تاریخ مقدم نوشته که در آن زمان هم موجود بوده اما غریبان از این دو (حی بن یقظان ابن طفیل و ابن سینا) آن را که متعلق به ابن طفیل است انتخاب می کنند؛ چون حی بن یقظان ابن سینا عرفان است و عمقی دارد که شاید برای ایشان قابل درک نبوده ولی این یکی که متعلق به ابن طفیل است فقط فلسفه می باشد.

عقل فعال و افاضه در ابن سینا پیداست اما در ابن طفیل این افاضه پیدا نیست.

#### □ دکتر اعوانی:

غریبان تفسیر ابن سینایی عقل فعال را پذیرفتند و آن را یک عقل درونی گرفتند نه بیرونی.

#### ✦ خردنامه صدر:

سؤال این بود، همانطور که متأخرین فلسفه را از اسلام گرفتند (از قرن ۱۰ و ۱۱ و ۱۲) اروپا نیز بتدریج متمدن شد. قبلاً هم آگوستین، فلسفه ارسطویی ایرانی شده را با زبانه اروپا منتقل کرد (وی فیلسوف مانوی بود) که طبعاً نتایج آن در اروپا باقی مانده است. این دو، فلسفه مسلمانها و فلسفه ایران باستان و قبل از آن، در اروپا به هم رسیدند یا نه؟ اگر نرسیدند نسبت آنها چه بود و تقابلهشان چگونه؟

#### □ دکتر اعوانی:

اگر ما بپذیریم که این دوره، دوره ارسطویی بوده است (دوره اول را دوره افلاطونی می گویند) یا این که اصلاً ارسطو را نمی شناختند و یا چون که او یک فیلسوف ناسوتی بوده به علت توجه مسیحیت به عالم

لاهورت آگوستین به اسکندریه رفته و برخی نظریات تجربی او مورد بررسی قرار گرفته که در این حال با افکار فیلسوفان ارسطویی آشنا می شود (این فیلسوفان مهم ارسطویی عبارتند از کندی، فارابی، ابن سینا، ابن رشد، ابن باجه و ابن طفیل که همه آثارشان ترجمه شده است).<sup>۱</sup> دو فیلسوفی که بیشترین تأثیر را در غرب داشتند و فیلسوفان رهبر بودند به طوری که تمام تفکر اروپا را در اختیار گرفتند. یکی ابن سینا بود و دیگری ابن رشد. این دو فیلسوف دو تفسیر کاملاً متفاوت از ارسطو را ارائه کردند. ابن سینا، تفکر ارسطویی را با دید اسلامی بسیار نزدیک کرده است البته از طریق تفسیر نو افلاطونی بوسیله کتاب اثولوجیا (ارسطو) که البته وی بر این کتاب هم شرحی دارد و در آنجا برای عقل، مراتبی قائل می شود غیر از مراتبی که ارسطو قائل بوده مثل عقل بالملکه و عقل مستفاد و ابن سینا با این کار می خواست وحی را توجیه کند و همچنین با تطبیق عقول ارسطویی با فرشته شناسی و تبیین مراتب فرشته شناسی و مراتب عالم، تفکر ابن سینایی را به تفکر دینی بسیار نزدیک کرده است.

ابن رشد درست بر عکس است. ابن رشد را کومنتیتور می گفتند. یعنی وی مفسر بوده و یک ارسطویی خالص. او در عمل قاضی و متشرع بوده و کتابی هم در مورد توفیق بین عقل و شرع نوشته فصل المقال فیما بین الحکمة و الشریعة من الاتصال اما در فلسفه فقط ارسطویی بوده و اعتقاد داشته که خداوند ارسطو را خلق کرده تا این که کمال استدلال را به نوع بشر نشان دهد. لذا منشأ حقیقت مضاعف از ابن رشد نیست البته کتاب فصل المقال را نوشته اما این تفکر در او نیست زیرا از یک طرف می گوید با ارسطو به طور مطلق نمی شود مخالفت کرد، و از یک طرف قرآن را می گوید، که این منشأ حقیقت مضاعف است.

برعکس ابن سینا طرفداران بسیاری داشته است. مثلاً ژیلسون در غرب از مکتبی خبر می دهد که از آن به مکتب آگوستینی ابن سینایی (اویسان) تعبیر می کند. یعنی چون جنبه دینی داشته است به آسانی توانسته با تفکر مسیحی و آگوستینی بیامیزد و مکتبی را بوجود بیاورد که به سرعت از میانی آگوستینی ابن سینایی استفاده کرده و

۱ - از کندی چهار اثر می بینیم که کتاب دوانلکتوک که درباره عقل بیش از همه مؤثر بوده است. علاوه بر این برخی آثار فارابی از جمله کتابی درباره عقل و احصاء العلوم نیز بسیار مؤثر بودند. در ضمن کتابهای شفا و قانون ابن سینا نیز به طور کامل ترجمه شده اند.

از ابن رشد و ابن باجه نیز آثار بسیاری ترجمه گردیده است.

توانسته او را با مسیحیت آشنایی بدهد و این از طریق تفکر ابن سینایی اتفاق افتاده است.

اما این رشد می‌گفت فلسفه یک راه است و راه آن راه ارسطو است در حالی که شریعت راه دیگری است چنانکه او کتاب فصل‌المقال را نوشته و در آنجا توضیح داده که چگونه یکی مخالف دیگری است.

با این حساب مسائلی در غرب پدید آمده که موجب شده برخی ابن سینایی باشند و برخی ابن رشدی زیرا که در این باره دو تفسیر کاملاً متفاوت از ارسطو وجود دارد. تفسیر ابن سینا از ارسطو بر وجود شناسی مبتنی است که تا این زمان سابقه نداشته و او آن را وراج و ارزش داده است. مسائلی از قبیل امتیاز وجود از ماهیت و امکان وجود و وجوب وجود و امثال آن اینها به هیچ وجه در ارسطو وجود ندارد اما در افکار ابن سینا موج می‌زند. به نظر دیگران در الهیات، اعم و اخص وجود ندارد

مابعدالطبیعه مطرح می‌کند:

(الف) موجود به ما هو موجود.

(ب) خدا و جوهر نخستین.

(ج) مبادی و علل نخستین.

کدام یک از این سه موضوع الهیات است؟ آیا این سه یکی است؟

ابن سینا این موضوع را در ابتدای کتاب شفا مطرح می‌کند. تمام مفسران تا قبل از ابن سینا قائل به وحدت این سه موضوع بودند و چگونگی پیوند این سه موضوع را از مبادی تشکیک ارسطو می‌گرفتند. هر کسی به طریقی یکی از مبادی را می‌گرفته و وحدت این سه موضوع را نشان می‌داده اما ابن سینا در برخورد با این سه موضوع، وجود را اصل گرفته و آن دو تای دیگر را مسئله کرده است نه موضوع.

□ دکتر دینانی:

## یک فرق بین این دو تفکر ابن سینا و ابن رشد، مبنا و موضوع فلسفه است که یکی موضوع را وجود و دیگری جوهر قرار می‌دهد و فرق دیگر تقسیمی است که ابن سینا در الهیات می‌کند و آن را به معنای اعم و اخص جدا می‌کند.

شما اصرار دارید که ارسطو قائل به تشکیک بوده. شاید هم که چنین بوده اما چطور می‌شود که طرفداران پر و پا قرص ارسطو مثل ابن سینا و ابن رشد قائل به تشکیک نباشند؟

□ دکتر اعوانی:

ملاصدرا دو قطعه از تعلیقات ابن سینا را شاهد بر وجود تشکیک در افکار او نقل می‌کند. از طرفی کتاب *التحصیل* را هم بخوانید تشکیک وجود در آن هست. آثار شاگردان او بیشتر دارای تشکیک است اما ابن سینا فیلسوفی نیست که مسائل را با عنوان و قسمت به قسمت طرح کند به طوری که گاهی یک مسئله را چند جا مطرح می‌کند، بدون این که عنوان داشته باشد.

□ دکتر دینانی:

اما بهمنیار از تشکیک صحبت نمی‌کند؛ با این که از مهمترین شاگردان ابن سیناست.

□ دکتر اعوانی:

سوء فهم علتی دارد چون تقسیمات ارسطویی با تقسیمات فلاسفه اسلامی فرق دارد.

□ دکتر داوری:

این که الهیات به معنی اعم و به معنی الاخص از یکدیگر جدا می‌شوند بسیار مهم است، زیرا وجود و علت

در حالی که ابن سینا با یک تفسیر کاملاً دقیق در اول کتاب شفا آن را مطرح کرده است و بیان داشته الهیات از راهی که دیگران می‌روند متفاوت است؛ که در نتیجه الهیات با این پیش به دو بخش الهیات اعم و الهیات اخص تقسیم می‌شود، (به تعبیر فرنگیها متافیزیک اعم یا *generalis* و متافیزیک اخص یا *specialis*)

در نتیجه فیلسوفانی مثل سن توماس و آلبرت ابن سینایی هستند که نظریه وجود شناسانه وی را پذیرفته‌اند اما برخی دیگر به طور کامل این نظریه را رد کرده‌اند که بنابراین ابن رشدی‌اند. این گرایشها بعد از دوره جدید به طور ثابت در فلسفه غرب دوام داشته است.

□ دکتر دینانی:

البته در اندیشه‌های ابن رشد هم به نحوی، الهیات به معنی اخص بوده بویژه در خصوص صفات باری تعالی وجود داشته است

□ دکتر اعوانی:

باید اضافه کرد که ابن رشد، این موضوع را اسم گذاری نمی‌کند تا مباحث امور عامه را مطرح سازد. اما اولین بار ابن سینا، این کار را می‌کند.

ارسطو این سؤال را مطرح می‌کند که موضوع علم الهیات چیست؟ و در جواب سه موضوع را به عنوان علم



و جوهر چنانچه درالهیات مورد بحث قرار بگیرد مسئله ساده‌ای نخواهد بود. ارسطو در کتاب زتا مابعدالطبیعه می‌گوید:

تولوژی (الهیات اخصر، خداشناسی) تاج مابعدالطبیعه است. تاج فلسفه اولی است. ما بعدالطبیعه جوهر است و عرض است و وجود است، البته من نمی‌دانستم آقای دکتر اعوانی اصرار بر این دارند که ارسطو قائل به تشکیک بوده است.

□ دکتر اعوانی:

من معتقدم ارسطو قواعد تشکیک را بیان می‌کند.

□ دکتر داوری:

گاهی انسان یک چیز را فکر نمی‌کند اما دیگران از فکرش برداشت می‌کنند. مثلاً اینکه اگر او قائل به اصالت وجود است حتماً تشکیک را هم قبول دارد.

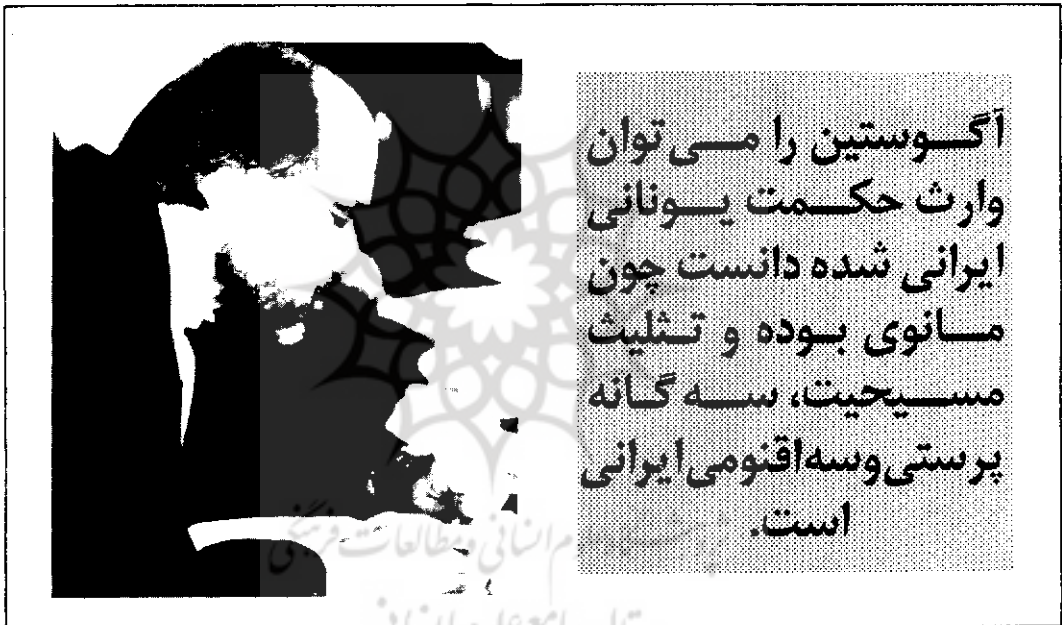
خودحل شده است.

□ دکتر داوری:

حالا اینکه فلسفه خسروانی به سهروردی رسیده از چه طریقی بوده و چه اثری داشته؟

□ دکتر دینانی:

توضیح مطلب به این شکل است که ما بدانیم سهروردی چگونه به این مسائل رسیده. من تمام آثارش را دیده‌ام او یک کلمه نمی‌گوید اینها که می‌گویم از چه کتابی دیده‌ام حتی با چه شخصی ملاقات کرده‌ام. گویا عمداً پنهان نگه می‌دارد که منشأ فکرش کجاست. اظهار نظر درباره این که سهروردی اندیشه‌های اشراقی‌اش را از کجا گرفته بسیار مشکل است و شاید هم اصلاً نشود گفت اما به هر صورت سهروردی صاحب اندیشه متفاوتی است، او اشراقی است و ارسطویی نیست و بی تأمل قائل به



آگوستین را می‌توان وارث حکمت یونانی ایرانی شده دانست چون مانوی بوده و تثلیث مسیحیت، سه گانه پرستی و سه اقنومی ایرانی است.

□ دکتر دینانی:

سهروردی هم قائل به اصالت ماهیت است هم تشکیک.

✦ خردنامه صدر:

حالا جدای از این موضوع راجع به فلسفه یونانی که از ایران و اسلام تأثیر گرفته است آیا می‌توان گفت که این فلسفه، جنبه‌های اشراقی را بیشتر گرفته و آن دیگری جنبه‌های مشایی را بیشتر گرفته است؟

□ دکتر دینانی:

احتمالاً بله، اگر ما بپذیریم غرب حتی یونان قدیم و حتی افلاطون از ایران اثر پذیرفته، به هر صورت نوع تفکری که در فلسفه ایرانی بوده در آن زمان در افلاطون دیده می‌شود. اگر این را بپذیریم اصلاً مسئله خودبه

تشکیک است و به مراتب نور و مراتب حضور قائل است.

□ دکتر اعوانی:

من اینجا دو مطلب را نه به عنوان دلیل بلکه به عنوان

استحسان می‌گویم:

الف) کتاب دیوگنس لاریتوس درباره زندگانی فیلسوفان تقریباً معتبرترین کتابی است که از گذشته در اختیار داریم که خود آن از کتابهای بسیار زیادی نام می‌برد. آنجا بدنبال شناسایی یک مورخ فلسفه می‌گردد و در این باب سه نظریه می‌دهد:

۱- مورخ از مغان ایران بوده است. یعنی

فلسفه از ایران شروع شده و سابقه حکمت را به

هشت هزار سال قبل می‌رساند.

۲- مورخ از مصر بوده است.

۳- مورخ از گسینوسوفیست‌ها (فیلسوفان عریان هند) بوده است. و آنها را مرتبط با عراق می‌داند و می‌گوید آنها آنچه داشتند از ایران گرفتند. البته او سعی می‌کند برای تمام آراء خودش، منابعی ذکر کند که ما الآن آن منابع را در دست نداریم ولی به هر حال این خود دلیل می‌شود برای اینکه یک مورخ بزرگ یونانی هرچند که مخالف ایران بوده این نظریه را بیاورد.

ب) مطلب دوم قول نرفوریوس دربارهٔ یک حکیم اشراقی مثل فلوطین است که همیشه می‌خواست به ایران بیاید به همین منظور به لشکر امپراطور رفت و این نشان می‌دهد یک چیزی بوده که بزرگترین حکیم اشراقی می‌خواست به ایران بیاید و حکمت بیاموزد.

□ دکتر داوری:

آقای دکتر، پس چرا از یونانیان که بعد از انقراض مدرسهٔ آتن به اینجا آمدند هیچ استقبالی نشد؟

□ دکتر اعوانی:

اتفاقاً به ایشان محل گذاشتند و از ایشان استقبال هم شد.

در سال ۵۲۹ به دست امپراطوری ژوستینین، آکادمی بسته شد و هفت نفر از حکمای یونانی به جندی شاپور رفتند و سه سال آنجا ماندند. در این موقع یک جنگی میان انوشیروان و روم در گرفت و معاهده‌ای بین این دو بسته شد. در این معاهده قید شده بود که این فیلسوفان دوباره برگردند و امپراطوری روم اصلاً متعرض آنها نشود.

□ دکتر داوری:

چرا اینها را برگرداندند و اینجا نگه نداشتند؟

□ دکتر اعوانی:

خوب یونانی بودند و باید هم بر می‌گشتند ولی مهم اینجاست که خسرو انوشیروان قید کرد که کسی متعرض آنها نشوند و البته این افراد هم آدمهای بسیار پرکاری بودند مثل سمپلتیوس و دستیوس که شروح زیادی بر ارسطو دارند و گفته شده که بعد از این معاهده بوده که اینها شروع کردند به نوشتن شروح فلسفی.

✦ خردنامهٔ صدرا:

سؤال دیگری که مطرح است این است چه تفاوتی میان تفکر فلسفی فلاسفه قرون وسطی، قبل از تأثیر فلسفه اسلامی و بعد از تأثیر فلسفه اسلامی وجود دارد؟

□ دکتر مجتهدی:

تأثیر فلسفه‌های اسلامی دقیقاً در چهار زمینه است:

۱- زمینهٔ اول همان استناد ژیلسون به نهضت‌های

آگوستینی و ابن سینایی است.

تأثیر ابن سینا برای پیدایش نوعی نهضت فرهنگی در قرن دوازدهم میلادی در غرب منجر به نوشته شدن آثار زیادی شد که حدوداً شاید بتوان سی اثر را نام برد، البته گروهی از نویسندگان غربی به سبک ابن سینا نوشته‌اند، البته به سبک ابن سینای اشراقی. اینها بیشتر جنبهٔ اشراقی دارند. اینها خودشان ابن سینایی هستند. نظری هست که برخی غربیها خودشان بیان می‌کنند و می‌گویند که اینها صرفاً اشراقی‌اند و مسیحی نیستند. اینها با مسیحیت رسمی قدری هم اختلاف دارند. یعنی یک عرفان اشراقی با گرایشهای نوع شرقی که اصراری بر مسیحی بودن ندارند و فقط به مسیحیت رسمی وابسته‌اند.

خانم دایورنی نشان می‌دهد که در ایشان حتی گاهی نسبت به مسیحیت ممکن است نوعی الحاد و مخالفت باشد. آنقدر توجه به فلسفه‌های اشراقی نوع ابن سینا دارند که شاید این توجه را بتوان مخالفتی با مسیحیت دانست و چون نشان می‌دهد بعضی رساله‌ها متعلق به اسکات ریژن با متنهای ابن سینا مخلوط شده و آن موقع طریقه اسکات ریژن قدغن بود و این خودش نشان می‌دهد که از طریق اسم ابن سینا، مقداری از متون اشراقی را که مورد پسند نبوده است منتقل می‌کرده‌اند.

۲- زمینه دوم تأثیر مستقیم ابن سینا در آثار توماس و آلبرت کیمرمی باشد (البته این تأثیر در آثار توماس بیشتر از آلبرت است).

توماس در کتاب وجود و ماهیت، رسماً ابن سینایی است. در یک کنگره‌ای که در ایران بوده خانم گوآشون راجع به این موضوع سخنرانی کرده است و موضع گرفته که درست است توماس از ابن سینا اقتباس کرده اما کار توماس اصیل است. در اینجا کاملاً معلوم است که از روی تعصب این حرف را می‌زند چرا که توماس زمانی این کتاب را می‌نویسد که دانشجویی پیش نیست.

در مقابل افراط خانم گوآشون من هم با افراط می‌گویم که اصلاً این مقداری نسخه برداری است و عیناً مثل ابن سیناست البته عبارت به لاتینی است ولی روح مطلب از ابن سیناست.

غیر از توماس و آلبرت که آثار ابن سینا در آنها بسیار مؤثر بوده است، در دون اسکاتوس تأثیر ابن سینا بیشتر است. من نمی‌خواهم بگویم او تنها یک ابن سینایی است بلکه اصلاً با او زندگی کرده است. اگر ابن سینا را نمی‌شناخت دون اسکاتوس نمی‌شد. و تا این حد در فلسفه معاصر تأثیر نمی‌کرد.

۳- تأثیر خاص فلاسفه مسلمان در دانشگاه آکسفورد

قرن سیزدهم است و بیشتر از آنی است که ما فکر می‌کنیم.  
۴ - نقش خاص ابن رشد که متفاوت با تأثیر ابن سیناست.

سی ژر استادی که دوازده سال در قرن سیزدهم در دانشگاه پاریس تدریس می‌کرد، ابن رشدی است و کاری به ابن سینا ندارد و مخالف توماس است. در آخر قرن سیزدهم تعارضی می‌بینیم بین سنت فکری ابن سینا و سنت فکری ابن رشد در غرب (بین سی ژر و دیگران).

در سال ۱۲۷۷ (قرن سیزدهم) شخصی به نام تام پیه (اسقف کلیسای نوتردام پاریس) که فلاسفه را به سبب ابن رشدی بودن محاکمه می‌کند، دوپست و شانزده مورد اشتباه برای فلاسفه می‌شمارد. در سال ۱۲۷۳ - چهار سال قبل از این تاریخ - توماس از دنیا رفته و موجب این وقایع همه سی ژر است. دیگر افکار فلاسفه مورد بحث قرار می‌گیرد و دانشگاهها آزادی عملشان را از دست می‌دهند. و این موقع تدریس فلسفه تحت بررسی در می‌آید و بعضی فلاسفه در این محکمه نقشی دارند.

برهانی و عقلی‌اش در گروهی دیگر و همچنین طب او مثلاً در ونیز تأثیر بیشتری داشته است. در صورتی که تأثیر ابن رشد یکدست است و یک خط ابن رشدی در غرب هست اما نمی‌توانیم بگوییم یک خط ابن سینایی در غرب هست. آن خط ابن رشدی در واقع ابن رشدیان لاتینی است که اولین آنها سی ژر است شروع می‌شود تا به عصر جدید ادامه می‌یابد و بدون اغراق این سنت ابن رشدی شاید چیزی باشد که بعدها به اسم راسیونالیسم غربی، اصالت عقل در غرب معروف شده است. نمی‌خواهم بگویم اینها واقعاً ابن رشدی هستند. شاید ابن رشد چیز دیگری است اما از همانجا ریشه می‌گیرند و آن جنبه اصیل ابن سینایی را که عرفان و عشق و... در آن می‌باشد قدری کمتر دارند. در خدمت عقل جزئی درآمدن ریشه غربی ندارد بلکه این فکر ریشه‌اش ابن رشدی است.

#### ✦ خردنامه صدر:

با ترجمه و نفوذ کتب ابن رشد در اروپا از جمله تهافت التهاافت آیا کلام غزالی هم که متن تهافت است در اروپا

## فلوطين می‌خواست همیشه به ایران بیاید به همین منظور به لشکر امپراطور رفت و این نشان می‌دهد یک چیزی بوده که بزرگترین حکیم اشرافی بخواد به ایران بیاید و حکمت بیاموزد.

مثلاً هانری اهل گان که خودش جزء آن گروه است و

فلسوف بزرگی می‌باشد.

از این جا به بعد دون اسکاتس که آخرین چهره قرن سیزدهم است فلسفه‌ای بیان کرده که چند معنا دارد. عقلی مسلک است اما صریحاً نمی‌خواهد بیان کند؛ چرا که می‌داند بعد از محاکمه ۱۲۷۷ با خطر روبرو خواهد شد. این شخص از ابن سینا خیلی استفاده می‌کند. نمی‌گویم ابن سینایی است اما استفاده می‌کند و با موضعهای افراطی نوع ابن رشدی مخالف است و خیلی مطالب در اثرش هست که چهره مهمی به آن می‌بخشد.

از طرف دیگر اثرات این دو فیلسوف بزرگ ایرانی را تا به امروز اگر در نظر بگیریم خواهیم دید که لایب‌نیتس در قرن ۱۷ اسم ابن طفیل را آورده و در رساله مابعدالطبیعه‌اش صریحاً نام ابن رشد را می‌برد. قرن هفدهم لایب‌نیتس، دکارتی در سنت کارترین می‌باشد.

با مقایسه این مراحل نتیجه بحث این خواهد شد که تأثیر ابن سینا در قرون وسطی تا به امروز یکدست نیست. افکار ابن سینا به انحاء مختلف در تفکر غربی اثر گذاشته است. جنبه اشرافی او در گروهی مؤثر بوده است و جنبه

از طرف دیگر اثرات این دو فیلسوف بزرگ ایرانی را تا به امروز اگر در نظر بگیریم خواهیم دید که لایب‌نیتس در قرن ۱۷ اسم ابن طفیل را آورده و در رساله مابعدالطبیعه‌اش صریحاً نام ابن رشد را می‌برد. قرن هفدهم لایب‌نیتس، دکارتی در سنت کارترین می‌باشد.

با مقایسه این مراحل نتیجه بحث این خواهد شد که تأثیر ابن سینا در قرون وسطی تا به امروز یکدست نیست. افکار ابن سینا به انحاء مختلف در تفکر غربی اثر گذاشته است. جنبه اشرافی او در گروهی مؤثر بوده است و جنبه

تزیق شد یانه؟

□ دکتر مجتهدی:

از قرن دوازدهم و سیزدهم در غرب اسم الغزالی بسیار دیده می‌شود. البته غربیها بیشتر کتاب مقاصد الفلاسفه غزالی را می‌شناسند در قرون وسطی در اروپا همه فکر می‌کنند که او یکی از شاگردهای ابن سینا و فارابی است.

از جمله بحثهای خانم گوآشون به نقل از ژیلسون این است که می‌گوید: برخی از جملات غزالی که شاید جنبه‌های عرفانی و دینی‌اش بیشتر است، به اسم ابن سینا در غرب معرفی شدند و معروفترین نکته‌ای که هم ژیلسون و هم خانم گوآشون بحث می‌کنند مفهوم واهب الصور (روناتورنورمانور) است. این خانم نشان می‌دهد که ابن سینا یک بار این اصطلاح را به کار می‌برد و غزالی هم روی این لغت بسیار تکیه دارد (البته نه در تهافت الفلاسفه بلکه در مقاصد الفلاسفه است).

□ دکتر اعوانی:

مسأله کلام اشعری و معتزلی در آنجاست. تأثیر آن از چند طریق بوده است که مهمترین آنها یهودیان بوده‌اند.

## ✦ خردنامه صدر:

ایشان جوهر را تعبیری ارسطویی به معنای اعم از جوهر و عرض می‌گرفتند یعنی جوهر را به معنای وجود قائم به ذات می‌گرفتند که شامل اعراض هم بشود.

در این موقع خدا هم جوهر است که همان (ens) لاتینی است. در غرب و تفکر جدید تفسیر موجود به جوهر این رشد مبنا قرار می‌گیرد. هم دکارت و هم اسپینوزا، این رشدی هستند به طوری که تمام تفسیر مابعدالطبیعه را به دو شرح عبری و لاتین خوانده‌اند.

ژیلسون کلام عجیبی دارد که در جایی می‌گوید اسپینوزا این رشد دکارتی شده است. از طرف دیگر تفکرات لایب نیتس هم مبتنی بر نظریه جوهر است.

- آیا شما احتمال می‌دهید مونا لایب نیتس تعبیری از جزء لاینجزای متکلمین باشد؟

## □ دکتر اعوانی:

دقیقاً همین طور است. یعنی ارتباط دقیقی بین معتزله و لایب نیتس وجود دارد. مسأله عدل الهی، مونا دها، بهترین خلق عالم و تمام مسائل لایب نیتس مسائل معتزله است.

کریستیان ولف فیلسوف آلمانی کسی است که تفکراتش در فلسفه جدید بسیار تأثیر گذار بوده. وی تفسیر ابن سینا را به مابعدالطبیعه به معنای عام و خاص می‌پذیرد و به همین خاطر در ازای کلمه مابعدالطبیعه به معنای اعم که ابن سینا به کار می‌برد؛ لفظ آنتولوژی را برای اولین بار وضع می‌کند. البته باید توجه داشت که سابقه لفظ آنتولوژی در غرب چه بوده است و هنگامی که به هایدگر و هگل می‌رسد معنایش چه تغییری می‌کند؟

ولف ارسطو را ستایش می‌کند اما ابن سینایی است چرا که الهیات به معنی اخص را کنار می‌گذارد و به طرح مسأله الهیات به معنی اعم می‌پردازد بدون این که به خدا ربطی داشته باشد.

## ✦ خردنامه صدر:

چه تفاوتی بین تفکر فلسفی فلاسفه قرون وسطی قبل از نفوذ فلسفه اسلامی و بعد از نفوذ این فلسفه می‌باشد؟

سؤال بعد این که، تأثیر فلاسفه اسلامی، بعد از قرون وسطی در عصر جدید چه بوده است؟

بهتر است در این رابطه توضیحی بدهم که در دو قرن پیش، سولدنبورگ که یک عارف است یا اکهارت یا هایدگر تا این که ختم به کرین شود یک سیر و جریان فکری عرفانی و اشراقی در غرب دیده می‌شود این سؤال هست که آیا

مترجمانی از قبیل موسی بن میمون و ابن جبرائیل که به طور کلی به عبری ترجمه می‌کردند و اصلاً یهود در اسپانیا به عربی می‌نوشتند یعنی تمام کتابهای آنها به عربی است و مسلماً کسی که بتواند در حد فصیحی عربی بنویسد، عربی خوان نیز هست. در رساله‌ای، اسقفی بر علیه مسیحیان، نوشته بود که چرا دنبال زبان عربی می‌روید و از این رو آنها را ملامت می‌کند که شما زبان لاتین را رها کرده‌اید و به زبان عربی شعر می‌گویید. در واقع شکوائیه - ایست از سوی او به جوانان مسیحی که به معارف اسلامی روی آورده‌اند و آن را یک بازی و تفنن قرار داده‌اند.

در این زمینه یهود نقش بسیاری داشته است؛ مثلاً برخی از شاگردان یهودیان به عبری می‌نوشتند مثل شاگردان ابوالبرکات بغدادی که آثارشان به لاتین ترجمه شده است. در این دوره از تفکر یهودی بر خلاف دوره‌های قبل، همه متفکران به عربی می‌نوشتند. سن توماس آکوئینی در آثارش از لوکوئنتس (متکلمان، سخنوران) یهودی بسیار نقل می‌کند همچنین بسیاری آراء و آثار تفکر اشراقی در تفکر یهود دیده می‌شود که از طریق یهود، به جهان غرب منتقل شده است.

باید بگویم که ابن رشد و ابن سینا در غرب جدید بسیار تأثیر داشتند و این بر خلاف چیزی است که دکارت گفته است. اولاً فیلسوفان غرب همه این آثار را می‌خواندند فی المثل در شرح حال لایب نیتس گفته‌اند که وی آنچه زبان لاتین را بلد بود که در هشت سالگی کتابهای لاتین را مانند روزنامه به راحتی می‌خواند. یعنی تمام کتب را در دست داشتند اما تأثیرشان در مسائل بسیار مهم فلسفه بوده است.

به عنوان مثال تأثیر ابن رشد در مسئله جوهر و تعریف که راسیونالیستها به آن گرایش داشتند و فلسفه جدید نه بر اصل وجود که بر جوهر بنا نهاده شده است و تعریفی که فلسفه جدید از جوهر می‌دهد عیناً همان تعریف ابن رشد است وقتی جوهر را به Ensperse ترجمه می‌کند در اصل تعریف ابن رشد است نه ارسطو سن توماس به این تعریف اشاره دارد و آن را رد می‌کند که بخواهد معنای جوهر باشد.

ژیلسون در یاد نامه معروفی که برای سن توماس نوشته است، بیان می‌کند که Ensperse تعریف جوهر نیست و می‌گوید چنان که ابن سینا گفته جوهر را به گونه دیگری می‌توان تفسیر کرد به طوری که این تفسیر معنای جوهر نمی‌باشد.

البته من خودم تمام آثار ابن سینا را خوانده‌ام و این را ندیده‌ام.

این فلاسفه اشراقی تأثیر گرفتندشان از طرق جدیدی است یا وارث همان مباحث قدیمی اند. این جریان فکری حدوداً در سه قرن ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ ادامه دارد.

**دکتر اعوانی:**

نباید تصور کنیم که این تأثیر فقط از طریق فلاسفه قرون وسطی بوده است. زیرا از همان آغاز همیشه در دانشگاه، مراکز اسلام شناسی و آموزش زبان عربی وجود داشته است که البته از قرن شانزدهم قوت گرفته است. تا به امروز که همچنان مراکز چاپ و مطالعه و نشر در این رابطه بسیار تقویت شده اند.

به عنوان مثال اخیراً عبدالرحمن بدوی کتابی به نام معجم مستشرقان به زبان عربی به چاپ رسانده است که حدود پانصد مستشرق معروف را در آنجا نام برده و آثار مهم آنها را بیان کرده است.

پژوهشگاه علوم اسلامی حرف الف این کتاب را انتخاب نموده است و کتابی چاپ کرده حدوداً ده برابر آنچه که بدوی نوشته است و اینها همه از سال ۱۴۰۰ به بعد است که شروع می شود.

عدیدهای برای مطالعات اسلامی پدید آمده و جنبه تاریخ هم دارد که البته ما به موضوع فلسفه در آنها اکتفا کرده ایم. نادرترین رساله ها را در این مراکز یافته اند، تحقیق و ترجمه کرده اند و به چاپ رسانیده اند. مثلاً در قرن پانزدهم چندین کتاب درباره صرف و نحو نوشته و ترجمه می شود که در واقع کتاب درسی می شوند.

**دکتر مجتهدی:**

مایلم راجع به شخصیتی به نام ژریر صحبت کنم. وی در قرن نهم میلادی می زیسته که هم دوره ابن سیناست. وی متعلق به اورن فرانسه می باشد وی به اسپانیا می رود و آنجا علم می آموزد (در این زمان هنوز اندلس از دست مسلمانها خارج نشده است) و به عربی آشنا می شود و به اورن که مرکز فرانسه است بر می گردد و در آنجا تدریس می کند. در این موقع وارد روحانیت رسمی می شود. بعد در پاریس اسقف می شود آنگاه به ایتالیا می رود در سال ۹۹۹ میلادی یعنی حدود هزار سال پیش، پاپ رسمی کل مسیحیت می شود. اسم این شخص سیلوته می باشد. این شخص با علاقه تشویق می کند که بروید و بیاموزید. وی

## تفسیر ابن سینا از ارسطو بر مبنای وجود شناسی است که اصلاً سابقه نداشته و اوج داده است. مسائلی از قبیل امتیاز وجود از ماهیت و امکان وجود و وجوب وجود و... اینها هیچ کدام در ارسطو وجود ندارند اما در ابن سینا هست.

در مقدمه کتاب هندسه اش گفته است که چرا هندسه بخوانید اگر می خواهید متفکر شوید. او در حالی که مسیحی است یک رساله اشراقی نیز نوشته است که متوجه مسائل فرهنگ زمانش می باشد. این نمونه ای است از تأثیر معارف یونانی اسلامی از طریق زبان عربی در سنتهای غربی.

**خردنامه صدر:**

بنابراین از طریق مستشرقین این تأثیر در قرن حاضر انجام شده است. حال این سؤال پیش می آید، که در زمان صفویه که مقارن شخصیت ملاصدرا و معاصر دکارت و بعد از آن می باشد با وجود میدان زیادی که صفویه در ایران برای جولان داشتند و با وجود این همه آثار که به غرب منتقل شده آیا درست است که باور کنیم هیچ اثری از کتب ملاصدرا در غرب نباشد؟ در آن قرن اصرار داشتند کتب منحصر به فرد ایرانی را خریداری کنند و به غرب ببرند. برخی از این کتب به فرانسه، برخی ایتالیا و برخی هم به اسپانیا برده می شد.

مجلسی در کتاب بحار الانوار می گوید... بنای فلانجا

در اینجا خوبست مثال دیگری بزنم از شخصی

به نام نابیر که هم ایران شناس است و هم سانسکریت شناس که دانش او ربطی به ابن عربی ندارد اما همین شخص سه رساله از ابن عربی چاپ کرده است.

همچنین مثلاً هگل از مثنوی نقل قول می کند پس معلوم می شود که مثنوی ترجمه شده است باید دید چه کسی عهده دار این ترجمه بوده است که هگل از آن استفاده نموده. این گونه تأثیرات در غرب بسیار بوده است، اگرچه غربیها سعی دارند آن را پنهان کنند. از طرف دیگر لایدن مرکز اسلام شناسی ای است که پنج قرن از تأسیس آن می گذرد که این خود تأثیر بزرگی در تفکرات غرب خواهد گذاشت.

مورد دیگری که باید نام برد آکسفورد است که از زمان راجر بیکن تا به امروز مرکز تحقیقات بوده است. البته باید گفت که خود بیکن عربی را آموخته و حتی عربی نیز می نوشته است و نباید تصور کرد که نهضت ترجمه منحصر به قرن دوازدهم است که ما به آن اشاره کردیم بلکه در دوره رنسانس خاصه بعد از قرن پانزدهم به بعد مراکز



## ❖ خردنامه صدرا:

پس فرق بین این دو تفکر ابن سینا و ابن رشد یکی مبنا و موضوع فلسفه است که یکی موضوع را وجود و دیگری جوهر قرار می‌دهد و فرق دیگر تقسیمی است که ابن سینادر الهیات می‌کند و آن را به معنای اعم و اخص جدا می‌کند.

## ❑ دکتر اعوانی:

تبادل فرهنگی خیلی بیش از آن است که انسان فکر می‌کند. انسان تصور می‌کند که یک فرهنگ اینجاست و با توجه به این که خوانین اروپا کتاب دوست و فتودالیست بودند به احتمال بسیار زیاد این اتفاق افتاده است.

## ❖ خردنامه صدرا:

با تمام تقاربی که بین حکمت شرق و غرب وجود دارد بعید است که فلسفه و حکمت ملاصدرا منتقل نشده

خراب شد و از میان آن کتب زیادی پیدا شد که مربوط به ایران باستان بود. وی طوری اشاره می‌کند که گویی قبل از او این اتفاق افتاده است و بعید نیست زمانی که مسیحیان در دربار نفوذ داشتند کتابها را گرفته و منتقل کرده باشند. چند حرکت در این تأثیر پذیری جریان داشته است. یکی انتقال سریع کتب و دیگر حضور خود غربیان در ایران و همنشینی با فلاسفه ما که شاهد این گفتار سیاحتنامه‌هایی است که باقی مانده.

## ❑ دکتر اعوانی:

یک تأثیر، همان وجود و ماهیت و تأسیس وجود شناسی است که توسط ابن سینا تحقق می‌پذیرد و تأثیر دیگر، توسط ابن رشد است که وی وجود را به جوهر شناسی تبدیل می‌کند. پس دو گرایش وجود شناسانه ابن سینا و جوهر شناسانه ابن رشد در فلسفه اروپایی مؤثر بوده است.



باشد اما ظاهر قضیه گویا نشان می‌دهد که در آن زمان این انتقال صورت نپذیرفته باشد.

## ❑ دکتر اعوانی:

یک مورد به عنوان دلیل وجود دارد که نه غربیان به آن زیاد توجه می‌کنند نه ایرانیها، مطلبی در اول این قرن و قرن گذشته در آلمان پیدا شده است. نویسنده کتاب ملاصدرا (هورتن<sup>۱</sup>) بیست و هفت جلد کتاب درباره فلسفه اسلامی نوشته است. سه جلد کتاب درباره ملاصدرا دارد، کتاب نظام فلسفی ملاصدرا، که نوشته اوست خیلی کاملتر از کتابهایی است که هانری کرین نوشته است. وی مطالب اسفار را به طوری که زیان‌دهمگان است به شیوه جمع بندی و تلخیص آلمانی نوشته است. نظام فکری

یک فرهنگ هم آنجاست و به هم کاری ندارند. مثلاً خیلی بعید است که فکر کنیم مصر و یونان با هم ارتباط داشته باشند. می‌خواهم به واقعه جنگهای صلیبی اشاره کنم. یک عالم مصری که تمام عمرش را صرف تجهیز یک کتابخانه کرده است، این کتابخانه را به اورشلیم می‌آورد و مقیم آنجا می‌شود و در این بین کتابخانه به دست مسیحیان می‌افتد و او از این اتفاق بسیار شاکی است و می‌گوید من عمری زحمت کشیدم و بهترین کتابها را تهیه کردم آخرش به دست مسیحیان افتاد. خوب احتمال دارد که آن کتابها را برده باشند. جنگهای صلیبی دو قرن تمام ادامه داشته است، به فواصل مختلف و ما تصور می‌کنیم که چیزی در این میان به غرب نرفته باشد اما باید گفت مسلماً مقدار زیادی کتاب به غرب رفته است.

۱ - متکلم بزرگ مسیحی و استاد دانشگاه بن.

صدرا را حدود چهارصد صفحه خلاصه کرده و فهرست مطالبی که ارائه داده است با مطالب اسفار برابری می‌کند. از کارهای ارزنده دیگری که وی انجام داده ترجمه کتاب حکمة الاشراق سهروردی است با شرح قطب الدین و تعلیقات ملاصدرا که آن را به صورت یک ترکیب مزجی درآورده، مابعدالطبیعه را ترجمه کرده است و بر مبنای متون دو قرن اسلامی، فرهنگ عرفان و کلام دارد.

- کتابی دارد درباره شخصی به نام نیشابوری ما نمی‌دانستیم او کیست، بنده تحقیقاتی کردم، دیدم شاگرد قاضی عبدالجبار بوده است، وی شخصی است که در همین ایران هم اگر پرس‌وجو شود معلوم می‌گردد که همچنان ناشناخته است. شاید چهار نفر هم او را نشناسند. بیست و هفت کتاب او هر کدام یک وجهی از فلسفه اسلامی است، فلسفه اشراق، فلسفه ملاصدرا، فلسفه ابن سینا، فلسفه ابن رشد، کلام و... و مسلماً او این کتب را بین سالهای ۱۹۰۹ و ۱۹۱۰ تا ۱۹۲۵ نوشته است. هوسرل در این دوره بوده است آیا امکان ندارد هوسرل یا کس دیگری اینها را خوانده باشد؟ فی‌المثل اصطلاح جاویدان خرد، وجود، ماهیت، خاصه جنبه‌های اشراقی که هوسرل به کار برده است. بدون شک از او گرفته شده است. بر خلاف کرین که سعی می‌کند تفسیر کند، هورتن خودش را هیچ مطرح نمی‌کند. کرین در توصیف او می‌گوید که وی یک فیلسوف (unimaginative) (غیرخیالی) است یعنی دقیقاً نقل می‌کند و خودش در میان نیست. کتب ملاصدرا در دست او بوده که او این کار را کرده است. و یا مثلاً کتاب دیگری داشته به نام *دانه* وجود در ملاصدرا.

#### ✦ خردنامه صدرا:

غیر از ایشان کسان دیگری هم در غرب هستند؟ حدود هشت سال پیش مقاله‌ای می‌خواندم نوشته بود بعد از انقلاب، ده رساله دکتری درباره ملاصدرا در آمریکا نوشته شده است.

#### □ دکتر داوری:

در فلسفه معاصر غرب تأثیری می‌بینیم یا نه؟  
ژیلبردوران چطور؟

#### □ دکتر مجتهدی:

ژیلبردوران از شاگردان کرین بوده است. در قرن دوازدهم، قسطنطنین آفریقایی که یک ایتالیایی است به شرق آمد و تمام کتب طب را جمع کرد و این کار جزو افتخارات ایشان است که می‌گویند طب رایج نزد مسلمانان، سنت جالینوس و بقراط را جمع آوری کردیم.  
شخصی به نام کارملینا در اصفهان بود که اولین

لغت نامه فارسی - ایتالیایی - لاتینی - فرانسه را نوشته است. مثلاً گلستان سعدی در سال ۱۶۵۰ اواسط قرن هفدهم ترجمه شده است همچنین افسانه‌های دیگر ایرانی؛ تا زمان ابن رشد توجه به فلاسفه خیلی بوده است. از جمله فلاسفه عصر جدید آن طور که کرین نام می‌برد گوینو است. وی اولین کسی است که نام ملاصدرا را در اروپا می‌برد. حتی در مورد زنوزی که صحبت می‌کند چهره‌اش را هم شرح می‌دهد پس یعنی او را دیده است. در مورد حاج ملا هادی سبزواری متن کوتاهی نوشته است. لذا او اولین کسی است که راجع به ملاصدرا و فلاسفه بعد از او و سلسله متفکران جدید ایران کتاب نوشته است. نفر دوم براون است، البته به نظر کرین هم گوینو درباره اسفار ملاصدرا اشتباه کرده است و هم براون.

#### □ دکتر اعوانی:

حق به جانب کرین نیست وی تفسیر خاصی از فلسفه دارد که جانب انصاف را رعایت کرده است و دقایق فلسفه ملاصدرا را در کرین کمتر می‌بینیم.

#### ✦ خردنامه صدرا:

در دوران صفویه که راه هاباز بوده و باید عین رواج این روابط باشد در سیاست روز صفویه سازگاری و هماهنگی وجود داشته است به حدی که به صورت دیالوگ مذهبی بوده. اولین آن در زمان شاگرد میرداماد و زمان سید احمد علی‌سوی است و توابع آن هم تا یکی دو قرن ادامه داشته است و در اصفهان بساط رنگینی داشته‌اند.

آنجا باشگاهی بوده که در آن جمع می‌شدند و صحبت می‌کردند و من گمان می‌کنم که این عکس‌العمل همان تساهل صفوی باشد یعنی برای علما این شبهه پیش آمده بود که سیاست غلط صفویه باعث شده مسیحیت در ایران رواج یابد بعد برای تقویت روحیه مسلمانان این مناظرات را گذاشتند که مسیحیان با روحیه قوی و غالبی حاضر می‌شدند با وجود این شرایط مساعد، آیا این قابل قبول است که فلسفه ملاصدرا آنجا نرفته باشد. آیا راهی هست که آثار و علائم

این نظریه پیدا شود؟

#### □ دکتر اعوانی:

در فرهنگ ایشان، دو هزار بیت شعر وجود دارد که به لاتین ترجمه شده است که بسیاری از اشعار حافظ و سعدی در آن می‌باشد که نظیر آن به عربی نوشته نشده است و مستقیماً از فارسی به لاتین ترجمه شده است.

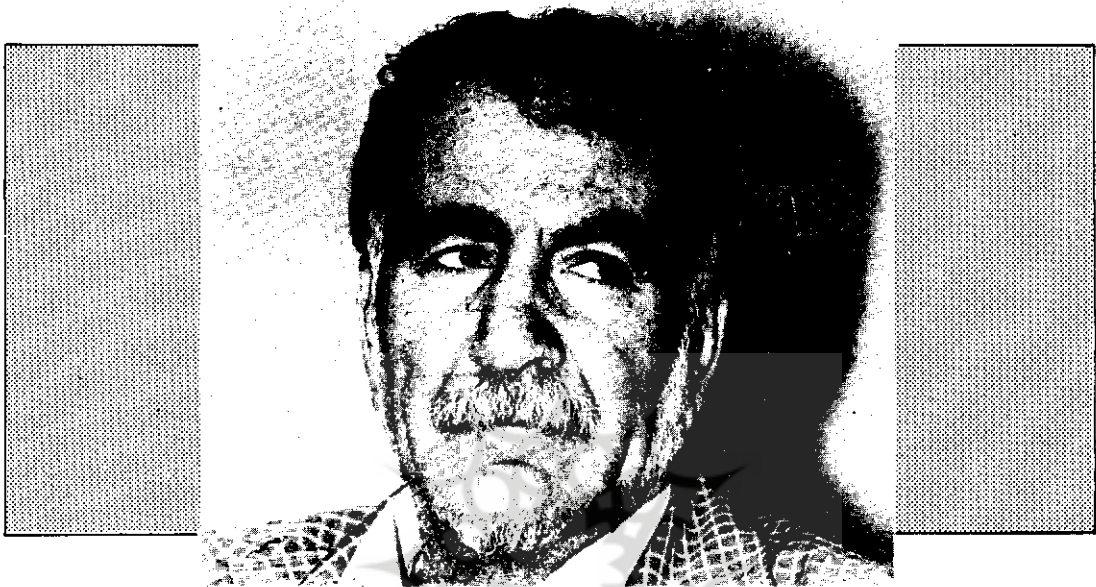
این ترجمه‌ها در اوایل قرن نوزدهم رخ داده است. جامعه‌ای که برای خودش فرهنگ به این عظمت نوشته است و آن را از فارسی به لاتین ترجمه کرده است بی - شک گوته نیز از آن استفاده کرده روابط فرهنگی بسیار

قوی ای داشته است که نتیجه‌اش به یک زنجیر مستمر بدین جا رسیده است.

□ دکتر دینانی:

روابط در دوران صفویه مبهم است. مادر شاه اسماعیل، غربی بوده و از این رو روابط شدید بوده لذا می‌تواند خیلی کتابها به غرب رفته باشد و این رشته‌ای است که باید روی آن بسیار کار شود. هگل با صراحت تمام می‌گوید که من مطالبم را از مولانا و مثنوی گرفته‌ام.

دارد. در پراگماتیسم در منطق جدید و در فنولوژی فلسفه اگزیستانسیالیسم تأثیر گذاشته است و مطیع وقایع نبوده است. این با عکس‌العملی که در قرن بیستم در مقابل فلسفه ۳۰۰ سال قبل که در مقابل هگلیسم و کانتیسم پیدا شده بیشتر همخوانی دارد. این که هوسرل می‌گوید مستقیم به طرف اشیاء بروید چیزی است که در فلسفه جدید موردی ندارد حتی لایب‌نیتس هم که تحت تأثیر فلسفه اسلامی بوده، نمی‌تواند این را بگوید، حتی دکارت و



✦ خردنامهٔ صدرا:

نظر شما چیست؟ آیا ارتباط نبوده یا پنهان شده؟

\*\*\*

□ دکتر داوری:

آنها دنبال چیزی بودند که خودشان می‌طلبیدند. هگل طلبیده و مطلوب خودش را پیدا کرده و بهره برده است. نه این که تبعیت کرده باشند. راسیونالیسم دکارتی و راسیونالیسم ابن رشدی درست مقابل هم‌اند ولی هر دو عقل را اصیل می‌دانند و به مذهب اصالت عقل قائلند. فیلسوف ما (ملاصدرا) درکش درک مستقیم عالم است اما با دکارت دیواری بین من و عالم کشیده می‌شود و من دیگر عالم را درک نمی‌کنم و با آن سروکاری ندارم. در صورتی که فیلسوف ما با طبیعت و در طبیعت است و حس می‌کند که عقل و حواس او با یکدیگر پیوند دارند ولی در دکارت اینها همه از یکدیگر جدا می‌شوند. و در اصل اختلافاتشان در نظر گرفته می‌شوند.

بحث دون اسکاتوس مطرح شد. وی در قرون وسطی شاید اهمیت توماس را نداشته باشد اما از اول قرن بیستم تا به امروز در فلسفه معاصر غرب نفوذ بی‌چون و چرایی

اسپینوزا نمی‌توانند بگویند مستقیم به طرف اشیاء برویم.

□ دکتر اعوانی:

در مورد دون اسکاتوس که صحبت کردید ایشان از موضوع علم الهی تعریف جدیدی بیان می‌کند که این تعریف را فقط از ابن سینا می‌تواند بگیرد. ابن سینا می‌گوید موجود بما هو موجود او می‌گوید، موجود از آن حیث که ممکن است. و این کلام ابن سینایی است. وی در اثبات وجود خدا یک برهان صدیقین شبیه برهان ابن سینا می‌آورد. موجود بما هو ممکن این سینایی است به امکان عام. برهانی در اثبات وجود خدا هست که وقتی چیزی ممکن است بنابراین واجب نیز باید موجود باشد، بیان تومیسمی را قبول نمی‌کند و به برهان صدیقین ابن سینا خیلی نزدیک می‌شود.

مسئلهٔ خاص دون اسکاتوس مسئلهٔ معقول اول و معقول ثانی است که این از ابن سینا وارد فلسفه غرب شده است و در تمام فلسفه غرب امروز مسئلهٔ روز است.

✦ خردنامهٔ صدرا:

با وجود زمینه پذیرش عرفان که در قرون متأخر کم و بیش در غرب بوده است چطور امکان دارد فلسفه عرفانی ملاصدرا اینجا

ندرخشیده باشد؟ آیا ممکن است کتب ایشان به غرب رفته اما به خاطر عمق و ظرافتش نامفهوم و غریب مانده باشد؟

□ دکتر اعوانی:

مسیحیت بر مبنای عرفان و باطن‌گرایی است. ارسطو و تفکرات او را نداشتند، طلب کردند و استفاده نمودند اما گرایشهای عرفانی قوی‌ای در مسیحیت وجود دارد لذا این یکی راز ما طلب نکردند البته از عرفان ما اثراتی در میان آنها یافت می‌شود. در مورد ابن عربی صحبت‌هایی شده است و یوحنا صلیبی تحت تأثیر او بوده است. فی‌المثل شخصی به نام ریموند روولا که به تأثیر ابن عربی روی او اشاره شده است که اینها بر عربی مسلط بودند و احتیاجی به ترجمه لاتین هم نداشتند.

□ دکتر مجتهدی:

هیچ دینی در دنیا به اندازه مسیحیت در ابتدا با عرفان منافات ندارد. تمام آثار فرفوربوس را آتش زدند و آثار

بوئیتوس و اریگن و بسیاری از طرفداران اریگن را داریم که گرایشهای اشراقی عرفانی دارند. گرایش فلسفه امروز غرب با گرایش ملاصدرا تفاوت می‌کند. فلسفه در غرب رواج دارد اما در جهت حکمت الهی نیست. جریان فلسفه پوزیتیویسم و آنالیتیک نفی ما بعد الطبیعه می‌کند و فلسفه می‌شود فلسفه زبان.

□ دکتر دینانی:

عصر دکارت و ملاصدرا تقریباً یکی است و رواج دکارت در غرب مجالی برای تفکر درباره ملاصدرا باقی نمی‌گذارد.

□ دکتر اعوانی: در غربی که ما بعد الطبیعه و فلسفه الهی مطلقاً نفی شده این مکتبها باید از دیدگاه حکمت متعالیه بررسی شوند ما چطور می‌توانیم به اشکال کانت که علم را ممکن نمی‌داند پاسخ دهیم؟

□ دکتر دینانی:

## گرایش فلسفه امروز غرب با گرایش ملاصدرا تفاوت می‌کند. فلسفه در غرب رواج دارد اما در جهت حکمت الهی نیست.

دیونوس مجهول که یک عارف است نیز قدغن شد.

□ دکتر اعوانی:

این کارها و آتش زدن آنها علتش این است که کتابی هم بر ضد مسیحیت نوشته بودند.

● خردنامه صدرای:

منظورم تاریخ است، ذات مسیحیت ذاتاً باید عرفانی باشد. در قرن نوزدهم؛ با شلینگ پروتستان بدرقتاری از جانب مسیحیت می‌شود البته آن موقع مسیحیت پخته نشده بود حالا که پخته شده باید مسیحیت با وی کنار بیاید. اما اینها از لحاظ تاریخی بسیار خشن رفتار کردند. ذات مسیحیت، اکهارت (که یک عارف است) را محاکمه می‌کنند.

□ دکتر داوری:

ملاصدرای ما هم منزوی می‌شود. بالطبع، عرفای آنها هم منزوی‌اند.

□ دکتر اعوانی:

در مسیحیت هیچ فیلسوف مهمی را پیدا نمی‌کنید که قدیس نباشد. ژیلسون هم می‌گوید که، هر کسی ضد فلسفه بوده است کلیسا او را قدیس نشناخته است.<sup>۱</sup>

□ دکتر دینانی:

عرفان در تشکیلات کلیسا نمی‌گنجد. این انضباط و سخت‌گیری است.

□ دکتر اعوانی:

اگر دکارت نبود کانت و حتی هیوم هم پیدا نمی‌شدند. بالاخره حدود ۳۰۰ یا ۴۰۰ سال بعد از دکارت فرصتی برای فکر ملاصدرا در غرب پیدا نمی‌شود اگر این فکر به غرب رفته بود باز هم آن رانمی‌پذیرفتند.

□ دکتر داوری:

رفتن کتاب به غرب مهم نبود. اگر می‌خواستند می‌بردند آنها هر کتابی که خواستند انتخاب کردند مثلاً از علم اصول در کتاب هیچ مستشرقی نشانی نمی‌بینید. اگر می‌خواستند می‌گرفتند. هگل شاید بی‌خبر نبود.

□ دکتر دینانی:

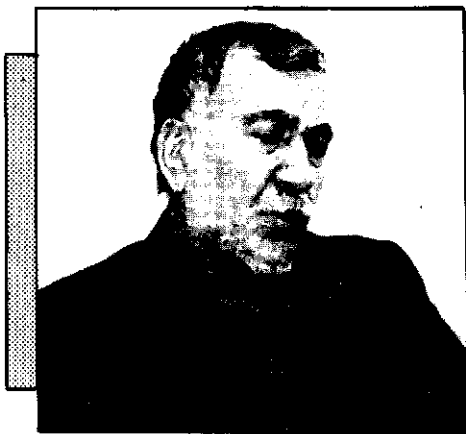
در تأیید فرمایش شما ملاصدرا آنقدر مظلوم است که جهان اسلام هم او را نمی‌شناسند ۵۰ سال پیش شیخ عبدالکریم زنجانی در دانشگاه الازهر که سخنرانی کرد اولین بار بود که آنها نام ملاصدرا را می‌شنیدند. این خودش جای تعجب است که بعد از ۳۰۰ - ۴۰۰ سال دانشگاه بزرگی به نام الازهر اسلامی نام ملاصدرا را نشنیده‌اند.

□ دکتر داوری:

اواخر قرن نوزدهم اولین کتاب تاریخ فلسفه اسلامی

۱ - کلمه سن یا سنت به معنی قدیس یا مقدس است مانند سن اگوستین و سن توماس.





#### □ دکتر اعوانی:

حرفهای هیوم از راه موسی بن میمون اثبات شده است. اشعریت تأثیر کرده. اینان از آقا علی زَنوزی اسم برده اند و حال آن که ایشان حکیمی است که به غرب دسترسی نداشته است و شاهزاده بدیع الملک میرزا به آنجا رفته و فلسفه غرب خوانده بوده است؛ در بازگشت از دو استاد خودش که یکی مرحوم آقا علی مدرس بوده و یکی مرحوم میرزا علی اکبر اردکانی از هر دو چند تا سؤال می‌کند که بیشتر مبتنی بر فلسفه غرب‌اند و بیشتر مبتنی بر شبهات کانت‌اند.

آقا علی مدرس کتاب *بدایع الحکمة* را تقریباً در پاسخ او نوشته است.

#### ● خردنامهٔ صدرا:

شما نتیجه می‌گیرید همانطور که در ایران در آن قرون توجهی به فلسفه غرب نمی‌شد و آن را قابل بحث نمی‌دانستند در غرب هم یک چنین طبیعتی بود و زمینه‌ای نبوده که فلسفه ملاصدرا را به میان آورند و مورد بحث قرار دهند.

#### □ دکتر اعوانی:

البته قدری فرق می‌کند چون آنها استشرق داشتند اما ما استغراب نداشتیم.

#### ● خردنامهٔ صدرا:

عربها فلسفه را به تبع مستشرقان از غرب گرفتند و اگر هم متنی را تصحیح کردند برای این بود که از غربیها عقب نمانند.

#### □ دکتر داوری:

فضل الرحمن وقتی تحت تأثیر کرین ملاصدرا را مطرح کرد، آن وقت ماجد فخری هم آن را به کتابش اضافه کرد.

#### □ دکتر اعوانی:

ماجد فخری از من خواسته بود اسفار را به او بدهم و گفته بود اگر یک دوره اسفار را جایی پیدا کند خیلی دوست دارد مطالعه کند درحالی که می‌گفت آن را پیدا نکردم.

توسط شخصی به نام مونت نوشته شد. این تاریخ فلسفه اسلامی با غزالی پایان می‌یابد. بعدها هم هر که تاریخ فلسفه اسلامی نوشت عنوان کرد که بعد از غزالی فلسفه وجود ندارد و در غرب، فلسفه اسلامی با ابن رشد تمام می‌شود. یعنی اینها از وجود سهروردی و خواجه نصیر و میرداماد و ملاصدرا اطلاع نداشتند؟ این نوعی مقاومت است نه مقاومت لجبازی و نفسانی، بلکه آدمی هست که چیزی را نمی‌گیرد. گوشی هست که چیزی را نمی‌شنود، چشمی هست که چیزی را نمی‌بیند و گرنه چطور ممکن است؟ درحالی که شخصی مثل گوینو آن را دید.

#### □ دکتر دینانی:

گوینو آقا علی زَنوزی را چنان دیده که می‌گوید چشمهایش مثل شراره می‌درخشید.

#### □ دکتر داوری:

غزالی لطمه‌ای به فلسفه اسلامی وارد کرد که دیگر نتوانست کم راست کند.

#### □ دکتر دینانی:

غیر از ایران، در جهان اسلام فلسفه اسلامی بعد از غزالی خشکیده.

#### □ دکتر داوری:

در غیر ایران که ابن سینا هم خوانده شده.

#### ● خردنامهٔ صدرا:

می‌دانیم که فلسفه ملاصدرا و کتبش در همان زمان که در اصفهان متروک است در دربار تیموریهای اکبر شاه و جهانگیر شاه رواج کامل دارد و همان طور که می‌دانیم این سرزمینها یکی از مراکز استعمار شده و تصرف شده از طرف غرب از جمله انگلیسیها بود که بر آنجا مسلط شدند و هر چه را که یافتند غارت کردند و حتی افرادش را به بردگی و کارهای پست کشاندند. نمی‌شود گفت که بعد از این دیگر کتاب ملاصدرا را ندیدند اما می‌توان گفت دیدند ولی نپذیرفتند.